

چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی

اکبر حیدریان*^۱ سید جواد مرتضایی^۲ مریم صالحی نیا^۳

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۰)

چکیده

خاقانی شروانی از شاعران سبک ارانی (آذربایجانی) است. از ویژگی‌های برجسته این سبک استفاده از ابزارهای گوناگون جهت دشوار ساختن کلام است. او با بهره‌گیری از پشتوانه عظیم فرهنگی و نیز با استفاده از دانش‌ها و علوم و فنون زمان خود، تصاویر بدیع خلق کرده و کلام خود را از دام ابتذال رها کرده است. به دیگر سخن، شاید بتوان این تنوع و گونه‌گونی در تصاویر شاعرانه را ناشی از وسعت اطلاعات خاقانی و تتبع و مذاقه او در مطالعه کتب تفسیری و تاریخی دانست. از ابزار و وسایلی که خاقانی برای پروراندن تصاویر خود از آن بهره می‌برد تلمیح است که به دلیل بسامد بالای کاربرد آن در *دیوان* می‌توان آن را از خصایص سبکی خاقانی به حساب آورد. خاقانی گاه در تلمیحات خود به سراغ اشاراتی می‌رود که در ادبیات رسمی و مکتوب نمی‌توان منشأ و مأخذی برای آن پیدا کرد، لذا باید سراغ روایت‌های عامیانه و شفاهی رفت و در آن روایات، مأخذ اشاره او را یافت. در این جستار بر آنیم تا به بررسی مأخذ چند تلمیح شاهنامه‌ای خاقانی بپردازیم که بر اساس روایات شفاهی و عامیانه بنا نهاده شده و در روایات رسمی و مکتوب از آن‌ها یاد نشده است.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، روایات شفاهی، شاهنامه، تلمیح، طومارهای نقالی.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

* heidariyan@mail.um.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

۱. مقدمه

داستان‌سرایی و قصه‌خوانی در ایران سنتی بسیار کهن است. «قدیمی‌ترین سندی که بعد از اسلام در این باب در دست است، گفته ابن‌ندیم در *الفهرست* است که رواج دادن داستان‌سرایی در شب را به اسکندر نسبت می‌دهد» (محبوب، ۱۳۸۲: ۱۰۷۹). ابن‌ندیم نقل می‌کند که «فارسیان اول، تصنیف‌کنندگان اولین افسانه بوده و آن را به‌صورت کتاب درآورده و در خزانه‌های خود نگاهداری [می‌کرده‌اند]» (۱۳۸۱: ۵۳۹). در عرب نیز گروهی با نام *قصاص* (جمع *قاص* = قصه‌گو) وجود داشتند که سجع‌ها (جملات هم‌وزن و هم‌آهنگ) از بر داشتند که با بیان آن‌ها مخاطبان را تهییج و تحریک می‌کردند. همین شگرد اعراب در ایران باستان نیز وجود داشته است. حسن توجه مردم نسبت به این روایات تا جایی بوده است که «در دوران رسول اکرم^(ص) نضربن الحارث به ایران آمده و داستان‌های رستم و اسفندیار و رستم و سهراب را برای مردم جزیره‌العرب به ارمغان برده و آن داستان‌ها را برای مردم مکه باز می‌گفته و ایشان نیز با توجه بسیار بدو گوش فرا می‌داده‌اند» (محبوب، ۱۳۸۲: ۱۰۸۱).

ایرانیان کهن داستان‌ها و قصه‌ها را به دو طریق نگاهداری می‌کرده‌اند: برخی از آن‌ها را مکتوب می‌کرده‌اند و به‌صورت کتاب عرضه می‌کردند و برخی دیگر را با روایت‌های شفاهی و نقل سینه‌به‌سینه محفوظ می‌داشته‌اند. بر همین اساس با دو نوع از آثار ادبی مواجهیم: ادبیات مکتوب و ادبیات شفاهی. مسئله‌ای که در این جستار جای بحث دارد و موضوع اصلی جستار پیش روست، مسئله حماسه ملی است. حماسه ملی - *شاهنامه* و متفرعات آن - از یک‌سو جزو ادبیات مکتوب و رسمی است و حتی برخی از آن‌ها در زمره شاهکارهای ادبی قرار دارند و از سویی دیگر به دلیل اقبال و توجه فوق‌العاده مردم به این آثار، می‌توان آن را جزو ادبیات شفاهی و غیررسمی نیز قرار داد؛ به عبارت دیگر «حماسه ملی اگرچه لباس ادب رسمی به تن کرده است؛ اما محتوای آن را باید از آثار ادب عوام شمرد» (محبوب، ۱۳۸۲: ۴۸). درواقع، این داستان‌ها پیش از آنکه به‌صورت رسمی و مکتوب درآیند، سینه به سینه و دهان به دهان، از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. به هر روی، بخش قابل ملاحظه‌ای از ادبیات شفاهی ایران، مرهون همین قصه‌گویان و افسانه‌پردازانی است که در کوچه و بازار برای مردم داستان‌سرایی

چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی _____ اکبر حیدریان و همکاران

می‌کردند. توجه به روایات و داستان‌های عامیانه در درک و شناخت برخی ابیات که جزو شاهکارهای ادبی هستند، بسیار اهمیت دارد. برای مثال کاربرد *مَثَل* «نوش دارو بعد از مرگ سهراب» در شعر عطار مبتنی است بر همین روایت‌ها و داستان‌های عامیانه؛ زیرا در *شاهنامه* سخنی از نوش دارو و دیر رسیدن آن نیست (آیدنلو، ۱۳۹۴: ۵۴). در این جستار بر آنیم تا از برخی تلمیحات شاهنامه‌ای *دیوان خاقانی* که مبتنی بر همین روایت‌های شفاهی و عامیانه است، گره‌گشایی کنیم. برخی از اشارات و تلمیحات خاقانی به دلیل توجه به روایت‌های شفاهی و عامیانه *شاهنامه*، مبهم به نظر می‌رسد و شارحان *دیوان*، یا از شرح و تفسیر آن اشارات، شانه خالی کرده‌اند و ساکت شده‌اند و یا آنکه در شرح آن تلمیح راه صواب را پیش نگرفته‌اند.

۲. پیشینه استفاده از روایات شفاهی در آثار دیگر

پیش از اسلام و پیش از به نظم کشیده شدن *شاهنامه*، اسنادی وجود دارد که روایات و داستان‌هایی که در میان عامه و توده مردم بوده، نقل می‌شده است. یکی از آن اسناد وجود خنیاگرانی است که به گوسان اشتهار داشتند. اینان در دوران اشکانی داستان‌های منظوم قهرمانی را با آهنگ می‌خوانده‌اند (بویس، ۱۳۶۸: ۳۲-۳۳). سند دیگری که می‌توان به آن استناد کرد، مقدمه *شاهنامه ابومنصوری* است. در مقدمه این کتاب آمده است: «دستور خویش ابومنصور المعری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندان و جهان‌دیدگان از شهرها بیاوردند از هر جای ... و بنشانند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هاشان، و زندگانی هر یک از دادو بیداد و آشوب و جنگ و آیین، از کج نخستین که اندر جهان بود که آیین مردمی آورد تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود» (محبوب، ۱۳۸۲: ۱۰۸۳). شاید بر همین اساس است که پس از سروده شدن *شاهنامه*، قصه‌خوانان و نقالان برای حفظ این مآثر ملی، داستان‌هایی مانند *ابومسلم‌نامه*، *رموز حمزه*، *داراب‌نامه*، *سمک عیار* و ... را برای شنوندگان می‌خواندند (همان، ۱۰۸۴). با توجه به این زمینه و پشتوانه سترگ فرهنگی، غریب نیست که شاعران و نویسندگان فارسی در آثار خود، به نکته‌هایی اشاره کنند که در منابع مکتوب و رسمی وجود نداشته باشد. آیدنلو در این باره می‌نویسد: «قراین و شواهد موجود در برخی منابع نشان می‌دهد که

احتمالاً در سده‌های ششم و هفتم هجری روایت‌های شفاهی و نقلی از برخی داستان‌های شاهنامه وجود داشته است» (۱۳۹۴: ۵۱). وی در جهت مستندسازی قول خود، به تلمیح «نوش دارو پس از مرگ سهراب» در دیوان عطار و دیوان اثیر اخیسکتی و نیز به داستان «رستم و سهراب» در تاریخ طبرستان (تألیف ۱۳۶۳ق) اشاره‌ای دارد که در بیان جزئیات با شاهنامه فردوسی متفاوت است (همان، ۵۳). با این تفاسیر، در دیوان خاقانی نیز به اشاراتی برمی‌خوریم که یا با روایت شاهنامه متفاوت است و یا آنکه از آن روایت خبری در شاهنامه نیست. تا آن جایی که نگارندگان، متون و طومارهای نقلی و نیز داستان‌های عامیانه را واکاویده است، تلمیحاتی در دیوان خاقانی یافته که بر اساس همین روایات نقلی و شفاهی بنا نهاده شده است که در ادامه بحث، به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳. پیشینه پژوهش

به دلیل پوشیده ماندن تأثیرپذیری خاقانی از فرهنگ و باورهای عامیانه به‌عنوان یک پشتوانه فرهنگی تاکنون تحقیق گسترده و جامع و مانعی درمورد دیوان او انجام نشده است. در خصوص تأثیرپذیری خاقانی از اشارات و تلمیحات شاهنامه‌ای، مقالات و پایان‌نامه‌هایی نگاشته شده که از جمله مهم‌ترین‌های آن می‌توان به مواردی چند اشاره کرد: ۱. مقاله عباس اسلامی‌نژاد با عنوان «خاقانی و شاهنامه» که در سال ۱۳۷۲ در فصلنامه هستی به چاپ رسید؛ ۲. مقاله مهدی نوریان با عنوان «خاقانی، بر خوان رنگین فردوسی» که در سال ۱۳۸۰ در مجله نشر دانش به چاپ رسیده است؛ ۳. مقاله سجاد آیدنلو با عنوان «نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی» که در سال ۱۳۸۳ در مجله پژوهش‌های ادبی چاپ شده است؛ ۴. نوریان مقاله خود را در رد نظرات غفار کندلی در کتاب خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او که بیان داشته بود خاقانی و نظامی تحت تأثیر حماسه‌های ترکی «دده قورقود» هستند، نوشت. وی در این مقاله جهت رد آن نظرات، نمونه‌هایی از کاربرد اشارات شاهنامه را در دیوان خاقانی آورده و توجهی به روایات شفاهی و عامیانه شاهنامه در دیوان خاقانی نداشته است. آیدنلو نیز در مقاله خود همین نظرات را پی گرفته است و البته در چند مورد احتمال داده است

چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی _____ اکبر حیدریان و همکاران

که برخی از تلمیحات خاقانی تحت تأثیر روایات شفاهی باشد؛ اما مأخذی برای آن ذکر نکرده و آن تلمیحات را در زمره «تلمیحات سرگردان» شمرده است. گفتنی است درباره شفاهی بودن برخی روایات الحاقی شاهنامه نیز مقالاتی نگاشته شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به این مقالات اشاره کرد: محمود حسن‌آبادی در مقاله‌ای با عنوان «شفاهی یا کتبی، بررسی نظرات مربوط به سرچشمه شاهنامه» در مجله جستارهای ادبی دیدگاه‌های مختلف را بیان کرده است. آیدنلو در دو مقاله با عناوین «مردم کدام فردوسی و شاهنامه را می‌پسندیدند» در فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی و نیز مقاله «پیشینه مکتوب و چندصد ساله برخی روایات مردمی - شفاهی شاهنامه» در مجله فرهنگ مردم برخی از این موارد را ایراد کرده است. با این تفاسیر، واکاوی تأثیرپذیری خاقانی در بخش تلمیحات شاهنامه‌ای در بخش باورهای عامیانه بر اساس طومارهای نقالی و داستان‌های عامیانه ضروری است که در ادامه به این تأثیرپذیری می‌پردازیم.

۴. خاقانی و تصویرسازی تلمیحی

خاقانی شروانی از شاعران سبک ارانی (آذربایجانی) است. از ویژگی‌های برجسته این سبک، استفاده از ابزارهای گوناگون جهت دشوار ساختن کلام است. فارغ از مضامین و تعابیر نو که کلام خاقانی را دشوار ساخته و او را شاعری دیرآشنا جلوه داده، پشتوانه وسیع فرهنگی او نیز در دشوارگویی او بی‌تأثیر نبوده است. «سبک شخصی یا به تعبیر خاقانی «طریق غریب» او چنان رقم خورده که شاعر سخت علاقه‌مند به استفاده گسترده از یک پشتوانه سترگ فرهنگی است. خاقانی با بهره‌گیری از این پشتوانه دست به خلق مضامین، تعابیر و تصاویری می‌زند تا سخنش را از دام ابتذال و تکرار برهاند» (مهدوی‌فر، ۱۳۹۱: ۱۳۱). از آن جایی که بخش قابل توجهی از تلمیحات خاقانی در خدمت تصویرگری واقع می‌شود، تلمیح به‌عنوان یک عنصر برون‌متن و پُررنگ در ایجاد سبک شخصی او نمود فراوان دارد؛ به دیگر سخن، خاقانی از تلمیح چون دیگر عناصر شعری به‌مثابه ابزاری جهت تصویرگری استفاده کرده است. بخشی از ابهام موجود در دیوان خاقانی، منوط به روایات متنوعی از تلمیحات است که وی با آن‌ها آشنا بوده است؛ اما

بیشتر مخاطبان از آن بی اطلاع‌اند. شاید بتوان این تنوع و گونه‌گونی در تلمیحات اسطوره‌ای و حماسی را ناشی از وسعت اطلاعات خاقانی و تتبع و مذاقه او در مطالعه کتب تفسیری، تاریخی دانست. تأمل در اشارات و تلمیحات او گویای آن است که وی بیشتر کتب تاریخی و داستانی پیش از خود را از نظر گذرانده است؛ لذا برای دریافت تلمیحات او که از بن‌مایه‌های اصلی شعرش است، باید در جست‌وجوی مآخذی بود که از آن‌ها بهره برده است.

۵. تلمیحات خاقانی مبتنی بر روایات شفاهی و سنت نقالی

۵-۱. داستان ماران ضحاک و خوردن مغز سر کودکان

خاقانی در قصیده‌ای در مدح اتابک اعظم مظفرالدین قول ارسلان ایلدگر، در بیتی آورده است:

شیرخواران را به مغز و شیر مردان را به جان طعمه مار و شکار گرگ حمیر ساختند
(خاقانی، ۱۳۸۹: ۱۱۴)

در این بیت، گرگ حمیر استعاره‌ای از ضحاک است. بر اساس *شاهنامه* و کتب بعد از آن - البته تا جایی که نگارندگان بررسی کرده‌اند - آنچه خوراک ماران دوش ضحاک بوده، مغز سر جوانان است. فردوسی در این باره آورده است:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان چه کهنتر چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببردی به ایوان شاه همی ساختی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش بپرداختی مران ازدها را خورش ساختی
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۵۵ - ۵۶)

چنان‌که از ابیات *شاهنامه* برمی‌آید خورش و خوراک ماران ضحاک مغز سر جوانان است. در کتب تاریخی که شمه‌ای از احوالات ضحاک را بازگو کرده‌اند نیز همین مسئله بازتاب یافته است و خبری از انتساب خوردن مغز کودکان توسط ماران ضحاک نیست (مسعودی، ۱۹۷۳: ۱/ ۲۶۴؛ ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۵۷-۸۳؛ بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۵۷-۲۵۸؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۳؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/ ۱۴۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۸۰). آیدنلو در تحقیقی که درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی انجام داده است، این بیت را جزو تلمیحات سرگردان خاقانی می‌داند و می‌نویسد: «دانسته نیست که خاقانی به چه داستان یا منبعی توجه کرده است» (آیدنلو،

چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی _____ اکبر حیدریان و همکاران

۱۳۸۳: ۱۴). شارحان خاقانی نیز به سادگی از کنار این بیت گذشته‌اند و تنها به گرگ حمیر اشاره کرده‌اند و به شرح و تفسیر بیت نپرداخته‌اند (کزازی، ۱۳۸۹: ۲۲۷؛ برزگر خالقی، ۱۳۸۷: ۵۰۷؛ استعلامی، ۱۳۸۷، ۱/ ۴۲۲). باید گفت این اشاره و تلمیح خاقانی بر اساس روایات شفاهی و نقالی شکل گرفته و خاقانی در نقل تلمیح اشتباه نکرده است. در کتاب *فردوسی‌نامه* تألیف سید ابوالقاسم انجوی شیرازی که مبتنی است بر نقل روایت‌های پراکنده حماسه ملی، در نقل داستان ضحاک ذیل عنوان «شیطان و ضحاک» روایتی شفاهی نقل شده است که دقیقاً ابهام تلمیح خاقانی را برطرف می‌سازد. در آن روایت آمده است:

می‌گویند روزی شیطان به شکل یک خدمتکار درآمد و در بارگاه ضحاک به کار مشغول شد. بعد از مدتی که با صداقت تمام برای ضحاک کار کرد، از او اجازه مرخصی خواست و به پاس مهربانی و محبتی که از ضحاک دیده بود، خواست که شانه‌های ضحاک را ببوسد. ضحاک اجازه داد و شیطان بعد از بوسیدن شانه‌های او از بارگاه ضحاک بیرون آمد. مدتی بعد از جای بوسه‌های شیطان دو تا مار بیرون آمد. طبیبان و حکیمان برای از بین بردن مارها هرچه کردند بی‌ثمر ماند. روزی شیطان خود را به شکل طبیعی درآورد و به نزد ضحاک آمد و بعد از معاینه او گفت: برای اینکه بتواند از شر مارها آسوده شود، باید هر روز مغز دو بچه هفت-هشت ساله را به آن‌ها بخوراند. بعد از آن به دستور ضحاک هر روز مغز بچه‌ها را به ماران می‌دادند و همه مردم از جور و ظلم ضحاک به تنگ آمده بودند (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲۵).

در همین کتاب، چند روایت دیگر وجود دارد که متضمن همین تلمیح است (همان، ۲۶-۲۷).

۲-۵. داستان فریدون و گنج او

خاقانی در ترکیب‌بند «نوروزیه» در مدح جلال‌الدین ابوالمظفر شروانشاه، در بیتی به گنج فریدون اشاره می‌کند. خاقانی گوید:

جام را گنج فریدون خون‌بهاست چون درفش کاویان بر کرد صبح
(۱۳۸۹: ۴۹۰)

همو در قصیده‌ای با عنوان «در واقعه حبس و عزلت و مباحثات»، یک‌بار دیگر این تلمیح را به کار گرفته است:

دست آهنگر مرا در مار ضحاکي کشيد گنج افريدون چه سود اندر دل دانای من
(همان، ۳۲۱)

آیدنلو در خصوص این بیت آورده است:

اسناد گنج ویژه به فریدون در قالب ترکیب «گنج فریدون» احتمالاً بر پایه شکوه و اقتدار این پادشاه در تاریخ حماسی - اساطیری ایران است و بر خلاف گنج‌های مخصوص جمشید و خسرو پرویز که درباره آن‌ها داستان‌هایی در شاهنامه آمده است، یا مبتنی بر روایت خاصی نبوده و یا اینکه طبق مآخذ موجود، به دست ما نرسیده است (۱۳۸۳: ۱۵).

بر همین اساس، آیدنلو این اشاره را در رده تلمیحات سرگردان قرار می‌دهد. نگارندگان با بررسی منابع شفاهی به روایتی دست یافته‌اند که احتمالاً خاقانی آن را مد نظر داشته است و بیت مذکور را سروده است. پیش از پرداختن به روایت، گفتنی است نگارندگان تا آنجایی که متون را بررسی کرده‌اند در چند جای دیگر نیز با این تلمیح یعنی «گنج فریدون» مواجه شده‌اند. نظامی در *اسکندرنامه* در دو موضع از این تلمیح بهره گرفته است:

یکی سپاهان و ری کرد یاد که گنج فریدون از آنجا گشاد
(۱۳۶۸: ۵۰۹)

شدم بر سر تخت جمشید وار ز گنج فریدون گشادم حصار
(۱۳۷۹: ۲۲۰)

در تاریخ *مطلع السعدين* سمرقندی نیز ذیل دو بیت به این گنج اشاره‌ای شده است:

شهنشاه دریادل ابر دست فلک‌وار تاج سر هر که هست
در گنج بگشاد و دست کرم سپه یافت گنج فریدون و جم
(۱۳۸۳: ۱ / دفتر دوم، ۱۰۳۱)

عبدالرزاق بیگ دنبلی در کتاب *تجربة الاحرار و تسلیة الابرار* آورده است: «پس روی به دوات مشکین ادوات آوردم و گفتم ای نظیر مخزن قارون و طیره‌بخش گنج افريدون، طره زلفت تیره‌تر از طره لایلا و سواد مدادت روشن‌تر از سواد دیده حورا...»

چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی _____ اکبر حیدریان و همکاران

(۱۳۴۹: ۳۵). چنان‌که از شاهد مثال‌ها و نیز ابیات خاقانی برمی‌آید، فریدون نیز مانند جمشید و خسرو پرویز که ذکر آنان گذشت، گنجی مخصوص داشته است. گفتنی است در هیچ یک از فرهنگ‌ها این ترکیب با این معنی دیده نشد و آن را یکی از الحان موسیقی به شمار آورده‌اند. پس از ذکر این مقدمات باید گفت، احتمالاً خاقانی و سپس دیگران که ذکر کردیم، به روایت‌های شفاهی و نقلی شاهنامه توجه داشته‌اند. این گنج فریدون احتمالاً همان است که پس از غلبه بر ضحاک از خزاین او به دست آورده است. در فردوسی‌نامه ذیل داستان «تولد سلم و تور و ایرج» آمده است: «وقتی فریدون به یاری کاوه آهنگر بر ضحاک دست یافت و سلطنت هزارساله آن سلطان ظالم و ستمگر را سرنگون کرد ... بهرام ابرکوهی که گنجور ضحاک بود، گنج و دفینه دولت را در جای مناسب و امنی مخفی کرد و وقتی که فریدون ضحاک را شکست داد، تمام گنج و دفینه ضحاک را به شاه فریدون داد. شاه فریدون وقتی که این خدمت و اخلاص را از بهرام دید به او محبت زیادی کرد و دختر او را به نکاح خود درآورد» (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۳). در طومار جامع نقالان، هفت‌شکر، نیز در چند موضع از این گنج سخن رفته است. سیمرخ حکیم روی به فریدون می‌کند و خطاب به او می‌گوید: برود و در فلان گوشه غار، آن موضع را بشکافد و پس از شکافتن، چهار صفه به نظر می‌آید که گنج و گوهر بسیار درون آن است (هفت‌شکر، ۱۳۷۷: ۳۱). در همان طومار ذیل «رفتن برزو در غار فریدون و شکستن طلسم و بیرون آوردن بهروزشاه و یراق لعل» به همین گنج فریدون اشاره شده است (همان، ۳۷۳، ۳۷۸).

۳-۵. داستان کاوه و پتک‌زنی بر سر ضحاک

خاقانی در دو موضع از دیوان خود، بر پتک‌زنی کاوه بر ضحاک اشاره دارد. او در قصیده «در ضجرت و شکایت و نکوهش دنیا و مباحات قناعت» آورده است:

کاوه‌ام پتک زخم بر سر دیو در دکان کوره و سندان چه کنم
(خاقانی، ۱۳۸۹: ۲۵۳)

و در قصیده سه مطلعی در مدح سلطان غیاث‌الدین محمد بن محمودبن محمدبن ملک‌شاه، آورده است:

کاوه که داند زدن بر سر ضحاک پتک کی شودش پای‌بند کوره و سندان و دم
(همان، ۲۶۳)

این ابیات از دید خاقانی پژوهان، یا ساده انگاشته شده است و یا اینکه متوجه دشواری آن شده‌اند و از شرح و تفصیل آن سر باز زده‌اند. سجاد آیدنلو در مورد این ابیات آورده است: «اشاره خاقانی اگر از مقوله تصویرسازی (مثلاً مراعات نظیر حماسی) نباشد، فعلاً باید از تلمیحات سرگردان شمرد» (۱۳۸۳: ۱۵). وی در ادامه بحث خود درباره این تلمیح، بیان داشته است که تنها در برخی منابع شفاهی و مردمی *شاهنامه* کاوه کشنده و دستگیرکننده ضحاک معرفی شده است (همان، ۱۵). باید افزود که در کتاب *المعجم فی آثار ملوک المعجم قاتل و کُشندۀ ضحاک*، کاوه معرفی شده است. شرف‌الدین قزوینی در این باره می‌نویسد:

کاوه آهنگر به سبب آنکه پسران او را کشته بود و خاک را به خون ایشان آغشته، ناگاه از دکان بیرون جست و چون رعد، فغان دریست و پوست پاره‌ای که آهنگران هنگام پتک زدن بر ساق بندند، بر سر چوبی راست کرد ... کاوه گفت: اصلاح کار و صلاح حال ما جز به مظاهرت یاران هم‌پشت میسر نشود و انتقام چنین جباری الا به مساعدت رفیقان مخلص صورت نیندد ... چون کاوه این فصل وافی را فرو خواند، بر مثال باد عرصه خاک پیمایید و خلقی بسیار با او موافقت کردند. ... در این حال مخیم ضحاک در حدود طبرستان و نهانند بود، ضحاک چون از کاوه آگاه شد، لشکری خونخوار ... بفرستاد. و چون موازات طرفین و محاذات صفین به ظهور پیوست و جوانان جانین در مبارزت آمدند، آن روز تا وقت آنکه سپر آفتاب بر سقف سیم‌گون گردون راست بایستاد جنگ کردن ... عاقبه‌الامر، امارات رعب و انهزام بر لشکر ضحاک ظاهر شد و خلقی نامحدود و عددی نامحصور به قتل آمدن. ... چون آوازه انکسار سپاه به سمع ضحاک رسید، حیرت و ضجرت بر خاطر او مستولی گشت، آتش انتقام در نهاد او زبانه زد. پس امجاد و انجاد سپاه را گرد کرد، کُفات اصحاب متفق شدند که صواب نیست با کاوه سگالیدن که او دست از جان شسته است. ... ضحاک از این سخن سر باز زد و گفت: این سخن نشانه ضعف و نقصان قدرت باشد. دیگر بار مصاف را بیاراست و مستعد کارزار شد ... آخر کار، کاوه ظفر یافت و رایت ضحاک با قِمه افلاک لاف برابری می‌زد در خاک مذلت و هوان، نگونسار گشت (۱۳۸۳: ۱۳۵-۱۴۲).

چنان‌که از بافت و شیوه روایت شرف‌الدین قزوینی برمی‌آید؛ مأخذ او نیز برای نقل این داستان، روایتی شفاهی و عامیانه بوده است. گفتنی است به جز این مأخذ تا جایی

چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی_____ اکبر حیدریان و همکاران

که نگارندگان آگاهی دارند، این داستان به این شکل و شیوه که روایت شد، در هیچ یک از منابع رسمی فارسی و عربی نیامده و در همهٔ مآخذی که از داستان ضحاک صحبت شده است، کوبنده و کشندهٔ ضحاک فریدون معرفی شده است.

۴-۵. داستان سام و گنبدگی گوشت او

خاقانی در قصیده‌ای با مطلع:

سریر فقر ترا سر کشد به تاج رضا تو سر به جیب هوس در کشیده اینت خطا
(خاقانی، ۱۳۸۹: ۱۰)

در بیتی آورده است:

گرفته سرشان سرسام و جسمشان ابرص ز سام ابرص جان‌کاه‌تر به زهر جفا
(همان، ۱۴)

در این بیت دو نکته و تلمیح پنهان وجود دارد که یکی از آن اشارات، مبتنی بر منابع رسمی و شاهنامه است و دیگری به‌طور قطع، به روایت‌ها و داستان‌های شفاهی نظر دارد. ابرص در این بیت، زال را تداعی می‌کند. داستان جفای سام بر زال از مشهورات تلمیحات است و فردوسی در این خصوص آورده است:

پدر مهر و پیوند بفکنند خوار جفا کرد بر کودک شیر خوار
(۱۳۶۶: ۱/ ۱۴۰)

با توجه به موضوع مطرح‌شده «سام ابرص» نیز در این بیت، تداعی‌گر بیماری سام است که در روایات شفاهی بدان اشاره شده است. در روایات شفاهی آمده است سام پس از طرد زال و جفا کردن در حق او، دچار بیماری می‌شود و گوشت او گنبدگی می‌شود و مردم از او گریزان می‌شوند. در طومار نقالی هفت‌شکر در خصوص بیماری سام آمده است:

اما سام نریمان چون طعمه [شاید تحفه = زال] خدا را رد کرد، بیمار شد. تا مدت هفت‌سال بیماری او طول کشید و چنان ضعیف شده بود که همه استخوان خالی در بدن او باقی بود و بی‌قوت و بی‌قدرت شد که اصلاً نمی‌توانست از جا حرکت کند، تا روزی پریدخت را طلب کرد. او گفت: طُرفه بوی گندی از تو می‌آید که اصلاً آدم پیش تو نمی‌تواند آمد. سام چون این سخن را بشنید، درد بر دلش افتاد و

از روی عجز، نیاز به درگاه بی‌نیاز آورد و گفت: خداوند! گناهکارم و کرم تو بی‌پایان است (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۴۴-۱۴۵).

سام در حالت زاری به درگاه خداوند، خوابش می‌برد و در خواب حضرت علی (ع) را می‌بیند و علت آسیب و رنج سام را برای او بیان می‌کند: «اما این آزار و رنج و آسیب که هفت سال کشیدی به جهت آن بود که فرزند حلال‌زاده بی‌گناه خود را در صحرا انداختی» (همان، ۱۴۵). انجوی شیرازی نیز در کتاب *فردوسی‌نامه* آورده است:

می‌گویند زال وقتی متولد شد مثل دمبه گوسفندی بود که روی زمین تکان می‌خورد. وقتی افراد بذله‌گو زیرک برای قدم مبارک‌باد به دربار آمدند در زبان قدم مبارک‌باد می‌گفتند ولی زیر لب می‌خندیدند. عده‌ای هم به گوش سام گفتند که چون زن شما فرنگیس به شما خیانت کرده، غضب خداوند باعث این کار شده که مورد سرزنش دیگران قرار گیرد. سام در غضب شد و نوزاد را به جنگل انداخت که سیمرخ او را برد و بزرگ کرد و به فرنگیس هم بی‌احترامی کرد. سام به کیفر این کارش مرضی کثیف پیدا کرد که از شهر بیرونش کردند و به بیابانی رفت و در کثافت زندگی می‌کرد، به طوری که اگر کسی به نزدیکی او می‌رفت از بوی بد او فرار می‌کرد (۱۳۶۹: ۶۵-۶۶).

با توجه به آنچه بیان داشتیم، باید گفت خاقانی با بهره‌گیری از روایات شفاهی و نقالی، به صورت ایهام‌وار یکی از داستان‌های *شاهنامه* را به صورت غیرمستقیم به خواننده القا کرده است.

۵-۵. داستان ضحاک و گرفتاری او به بیماری طاعون و آبله

خاقانی در قصیده‌ای در مدح ملک سیف‌الدین ارسلان مظفر دارای در بند، در ابیاتی به داستان ضحاک و گرفتاری او به بیماری طاعون اشاره می‌کند:

شاهان عصر جز تو هستند ظلم‌پیشه	این‌جا سپید دستند و آن‌جا سیاه‌دفتر
نه مه‌غذای فرزند از خون حیض باشد	پس آبله‌ش برآید و صورت شود مجذّر
آن‌کس که طعمه سازد سی‌سال خون‌مردم	نه آخرش به طاعون صورت شود مَبْتَر

(۱۳۸۹: ۱۹۰)

چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی _____ اکبر حیدریان و همکاران

استعلامی در شرح این ابیات آورده است: «احوال حاکمان ظالم و حرص دنیایی آن-ها را، به جنین تشبیه می‌کند که غذایش خون مادر است و روی چهره‌اش به صورت جوش درمی‌آید؟ و در شاهان ظالم، به جای جوش صورت، خون باید به طاعون و مرگ تبدیل شود» (۱۳۷۸: ۶۲۸). کزازی نیز در شرح این ابیات می‌نویسد:

این بیت [بیت آخر] برهانی است شاعرانه برای استوارداشت اندیشهٔ بازنموده در بیت پیشین: آنان که در این جهان بیدادپیشه و تباه‌اندیشه‌اند، در آن جهان نامهٔ کردارهایشان از گناه و بدی سیاه خواهد بود، به همان سان که کودک در زهدان مادر نه ماه خون دشتان می‌خورد و پس از زادن، از آن خون آماس آبله چهره‌اش را تباه می‌کند (۱۳۸۹: ۳۱۱).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شارحان تنها ظاهر بیت را شرح و تفسیر کرده‌اند که البته سستی شرح آنان واضح است. خاقانی در بیت آخر، قطعاً به روایات شفاهی داستان ضحاک نگاهی دارد. باید بیان داشت که اشاره به داستان ضحاک و ماران دوش او از مشهورات تلمیحات است؛ اما اشاره داشتن به بیماری طاعون ضحاک قطعاً از نوادر تلمیحات خواهد بود. گفتنی است ضحاک معرب شده و شکل دیگری از «ده‌آک» است و به این دلیل به «ده‌آک» اشتها پیدا کرده است که برای او ده عیب برشمرده‌اند. در تمام متون رسمی، به جزء یک مورد که ذکر آن خواهد گذشت، علت و بیماری طاعون جزو آن ده عیب شمرده نشده است (رک: مستوفی، ۱۳۶۴: ۸۱-۸۲؛ اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۲؛ ابن ندیم، ۱۳۸۹: ۴۳۵؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۱/ ۵۲۸؛ ثعالی، ۱۹۶۳: ۴۸؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۱؛ بیرونی، ۱۳۸۹: ۱۳۷؛ منہاج سراج، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۳۶؛ مسعودی، ۱۹۷۳: ۱/ ۲۱۸؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۲۶، ۴۱۷). تنها مأخذ رسمی که یکی از عیوب ضحاک را علت طاعون می‌داند، *المعجم فی آثار ملوک‌العجم* است (شرف‌الدین قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۳۴-۱۳۵). چنان‌که قبلاً اشاره کردیم روایت شرف‌الدین قزوینی مبتنی است بر روایت‌های شفاهی و عامیانه و جالب‌تر اینکه وی همین ابیات خاقانی را برای داستان خود به‌عنوان شاهد مثال می‌آورد و به آن استناد می‌کند (همان‌جا). در داستان‌های عامیانه، یکی از عیوب ده‌گانهٔ ضحاک، طاعون معرفی شده است. در کتاب *ادبیات عامیانهٔ ایران* ذیل داستان «تقویت جمشید در کار ضحاک و ابتدای خروج ضحاک» آمده است:

ی‌عرب بن قحطان کسی است که اصلاً لفظ عرب را او اختراع نموده و بزرگ اهل عرب و از مردم بطحاست. علمای خادم مکه را دید که شما بنویسید به جمشید که دوازده برادر عرب مدتی است که در حبس اوست نجات دهد. ایشان نوشتند به جمشید که اگر چه جهت حبس ایشان را ما نمی‌دانیم؛ ولی چون این طایفه ما را شفیع نموده‌اند، مستدعی استخلاصیم و بعدها هم در حق ایشان لطف کنید که بی‌نتیجه نیست؛ زیرا که امروز این طایفه سلسله‌ای هستند قوی‌تر از شما ... و اگر یک تن مطیع شود تمام بر تو مطیع‌اند. جمشید آن‌ها را خواست؛ آوردند به حضور. ایشان را بخشید و گفت: جهت حبس شما تا امروز چیزها می‌باشد. اولاً بی‌عقلی شما که سبب بی‌احترامی به هم‌نوع شده ... و ثانیاً مطالب سری در شما و طایفه شما ... بعد حضرات پرسیدند، سری یعنی چه؟ خطای ما هر چه هست بگو. گفت: شما پدر خود تمرتاش را کشتید، یعنی یک نفرتان. و آن یک نفر که از همه منحوس‌تر و بدشکل‌تر بود نشان داد و گفت: این کُشت ... دیگران از آن یک‌تن پرسیدند، او به قاه‌قاه خنده تصدیق حرف جمشید کرد. دیگران محض اینکه جمشید از خنده بدش نیاید معذرت خواستند و عرض کردند: این از بس خنده-روست نامش ضحاک است جمشید گفت: ما اسم او را فارسی می‌کنیم و ضحاک را «دُه‌آک» می‌گوییم. و گفت: ثابت می‌کنیم که صاحب ده عیب است از کچلی و برص و آبله و طاعون و سبز چهره ... (محبوب، ۱۳۸۲: ۱۱۰۳-۱۱۰۴).

چنان‌که از این روایت شفاهی و عامیانه بر می‌آید، ضحاک گرفتار آبله و طاعون بوده است.

۶. نتیجه

بازتاب فرهنگ عامه و داستان‌ها و قصص شفاهی در ادبیات فارسی چنان گسترش و روایی دارد که در برخی موارد فهم و درک برخی ابیات در گرو آگاهی از آن فرهنگ و داستان است. نگاه و دید خاقانی به باورها و فرهنگ عامیانه چنان گسترده است که ضرورت تدوین فرهنگ‌نامه‌هایی با عنوان بررسی فرهنگ و باور عامیانه از منظرهای گوناگون را می‌رساند. در این جستار چنان‌که بررسی شد، فهم و درک بهتر برخی از تلمیحات حماسی و اسطوره‌ای خاقانی در گرو آگاهی از داستان‌های عامیانه و نیز توجه به روایات شفاهی است. ما در این مقاله سعی کردیم گوشه‌هایی از آن را نشان دهیم و

چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی _____ اکبر حیدریان و همکاران

طبیعتاً با تأمل و درنگ بیشتر در فرهنگ عامه و روایات شفاهی، جنبه‌های بیشتری از تصاویر برساخته خاقانی از ابهام خارج می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقاله حاضر برگرفته از پایان‌نامه اکبر حیدریان با عنوان *پیوند تلمیح به‌عنوان یک عنصر برون‌متن با تصویرگری‌های خاقانی بر پایه تلمیحات اسطوره‌ای، حماسی و عیسوی در دیوان* است که با راهنمایی دکتر سیدجواد مرتضایی (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد) و مشاوره دکتر مریم صالحی‌نیا (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد) در دانشگاه فردوسی مشهد تألیف شده است.

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۴). «برخی روایات نقلی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه». *فرهنگ و ادبیات عامه*. ش ۵. صص ۵۱-۱۰۰.
- _____ (۱۳۸۸). «مردم کدام فردوسی و شاهنامه را می‌پسندیدند؟». *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*. دوره جدید. ش ۴. صص ۵۹-۷۸.
- _____ (۱۳۸۷). «پیشنه مکتوب و چندصد ساله برخی روایات مردمی - شفاهی شاهنامه». *فرهنگ مردم*. ش ۲۴-۲۵. صص ۷۴-۸۳.
- _____ (۱۳۸۳). «نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی». *پژوهش‌های ادبی*. ش ۴. صص ۷-۳۶.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد (۱۳۸۹). *تاریخ طبرستان*. تصحیح عباس اقبال. تهران: اساطیر.
- ابن بلخی (۱۳۸۵). *فارسنامه*. تصحیح گای لیسترانج و ر. نیکلسون. چ ۱. تهران: اساطیر.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱). *الفهرست*. ترجمه و تحشیه رضا تجدد. چ ۱. تهران: اساطیر.
- اردلان جوان، سید علی (۱۳۷۵). *تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی*. چ ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.

- ارژنگی، کامران (۱۳۹۵). «چند نکته در شعر خاقانی شروانی». *نقد کتاب*. ش ۵. صص ۱۷۹-۱۹۶.
- استعلامی، محمد (۱۳۸۷). *نقد و شرح قصاید خاقانی بر اساس تقریرات استاد بدیع-الزمان فروزانفر*. ج ۱ و ۲. چ ۱. تهران: زوار.
- اسلامی نژاد، عباس (۱۳۷۲). «خاقانی و شاهنامه». *فصلنامه هستی*. ش ۵. ص ۱۸۵.
- اصفهانی، حمزه بن حسین (۱۳۶۷). *تاریخ پیامبران و شاهان*. ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۹). *فردوسی نامه*. چ ۱. تهران: علمی.
- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۸۷). *شرح دیوان خاقانی*. ج ۱. چ ۱. تهران: زوار.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۵۳). *تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)*. تصحیح محمدتقی بهار. چ ۲. تهران: زوار.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۸۹). *آثار الباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. چ ۳. تهران: امرکبیر.
- ثعالبی، حسین بن محمد (۱۳۷۲). *شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غرورالسیر)*. پارسی گردان سید محمد روحانی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ثعالبی، حسین بن محمد (۱۹۶۳). *تاریخ غرورالسیر*. به کوشش ه. زوتنبرگ. تهران: چاپ اُفت.
- حسن آبادی، محمود (۱۳۹۴). «شفاهی یا کتبی، بررسی نظریات مربوط به سرچشمه شاهنامه». *جستارهای ادبی*. ش ۱۸۸. صص ۱۵-۴۸.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۸). *دیوان خاقانی شروانی*. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. چ ۱. تهران: زوار.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۹). «منشأ ضرب‌المثل نوش‌دارو بعد از مرگ سهراب». *فرهنگ-نویسی*. ش ۳. صص ۲۵۲-۲۵۵.
- ذنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۴۹). *تجربه‌الاحرار و تسلیه‌الابرار*. تصحیح و تحشیه حسن قاضی طباطبایی. تبریز: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

- چند روایت شفاهی و عامیانه از شاهنامه در تلمیحات حماسی دیوان خاقانی_____ اکبر حیدریان و همکاران
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰). «کاوه آهنگر به روایت نقالان». *ایران‌نامه*. ش ۳۷. صص ۱۲۲-۱۴۴.
- ریاحی، محمد امین (۱۳۸۲). *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی*. ج ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- عبدالرزاق سمرقندی، عبدالرزاق بن اسحاق (۱۳۸۳). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- شریفی، جواد (۱۳۸۲). «خاقانی شروانی». *دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در قفقاز)*. به سرپرستی حسن انوشه. ج ۵. تهران: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۷۵). *فرهنگ اساطیری - حماسی ایران*. ج ۱ و ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۵. تهران: اساطیر.
- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۷۴). *داراب‌نامه*. به کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- علیزاده، جمشید (۱۳۷۸). *ساغری در میان سنگستان (زندگی، اندیشه و شعر خاقانی)*. تهران: نشر مرکز.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۲). *سبک‌شناسی شعر پارسی (از رودکی تا شاملو)*. ویرایش دوم. تهران: جامی.
- قدیانی، عباس (۱۳۹۲). *تاریخ کامل ایران زمین (از پادشاهان افسانه‌ای تا پایان دوره پهلوی)*. ج ۱. چ ۳. تهران: آرون.
- حسینی قزوینی، شرف‌الدین فضل‌الله (۱۳۸۳). *المعجم فی آثار ملوک‌العجم*. به کوشش احمد فتوحی‌نسب. ج ۱. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۹). *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*. ج ۶. تهران: نشر مرکز.
- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴). *خاقانی شروانی (حیات، زمان و محیط او)*. ترجمه میرهدایت حصاری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۸۴). *زین‌الخبار*. تصحیح رحیم ملک‌زاده. ج ۱. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- *مجم‌التواریخ و القصص* (۱۳۸۳). تصحیح ملک‌الشعرا بهار. تهران: دنیای کتاب.

- محبوب، محمدجعفر (۱۳۸۲). *ادبیات عامیانه ایران*. به کوشش حسن ذوالفقاری. ۲ ج. چ ۳. تهران: نشر چشمه.
- محمدپور، محمد امین و عبدالله حسنزاده میرعلی (۱۳۹۳). «افسانه کاوه نماد پیروزی در تاریخ ملی ایران». *جامعه‌شناسی تاریخی*. د ۶. ش ۱. صص ۷۳-۹۲.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. به کوشش عبدالحسین نوایی. چ ۳. تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۹۷۳). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. تصحیح شارل بلا. بیروت: منشورات جامعه لبنانیه.
- مهنج سراج، عثمان بن محمد (۱۳۶۳). *طبقات ناصری*. تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- مهین‌فر، سیاره (۱۳۸۳). *اسطوره حماسه ضحاک و فریدون*. چ ۱. تهران: قصه.
- میرخواند (۱۳۸۰). *تاریخ روضه‌الصفاء*. تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر. ج ۱. چ ۱. تهران: اساطیر.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۸). *شرف‌نامه*. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: توس.
- _____ (۱۳۷۹). *اقبال‌نامه*. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: توس.
- نوریان، مهدی (۱۳۸۰). «خاقانی بر خوان رنگین فردوسی». *نشر دانش*. ش ۹۸. صص ۲۰-۲۴.
- *هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان)* (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی

Some Oral and Folk Narratives of Shahnameh in the Epic Allusions of Khaqani's Divan

Akbar Heidarian^{1*}, Seyyed Javad Mortezaei, Maryam Salehi Nia

1. M.A in Persian Language and Literature- Ferdowsi University – Mashhad –Iran.

2. Associate Professor of Persian Language and Literature- Ferdowsi University – Mashhad –Iran.

3. Assistant Professor of Persian Language and Literature- Ferdowsi University – Mashhad –Iran.

Receive: 11/07/2017 Accept: 11/03/2018

Abstract

Khaqani is a poet of Arrani style (Azerbaijani), and one of the most prominent features of this style is the use of various tools to make the discourse difficult. Having benefited from a reach cultural background besides a deep understanding of science and technology of his own era, Khaqani has created the magnificent images and has avoided any obscenity in his words. In other words, this diversity and variety in his poetic images may be due to the extent of Khaqani's information, research and his knowledge of historical interpretive books. One of the tools used by this poet to create his own images is allusion which can be considered a featured style of Khaqani due to its high frequency in his Divan. In his allusions, Khaqani occasionally refers to the indications which we cannot find their resources and references in the official and written literature; therefore we should search folk and oral narratives to find those references. In this research, we intend to look at the sources of some Shahnameh allusions of Khaqani which are based on oral and folk narratives and they are not mentioned in the official and written sources.

Keywords: Khaqani, Oral Narrative, Shahnameh, Allusin, Narrative Scrolls.

*Corresponding Author's E-mail: heidariyan@mail.um.ac.ir

